

نگاهی به جایگاه مذهب سیک در تاریخ تحولات افغانستان

محمد حسینی^۱

چکیده

سیک‌ها که آئینی جدید با تلفیق عرفان اسلامی و هندو ارائه نمودند نه تنها در افغانستان بلکه سایر کشورهای اسلامی نیز توانستند هوادارانی را جذب نمایند. البته شخصیت گورو نانک بنیانگذار مکتب سیک که بر اشتراکات میان هندو و اسلام تأکید داشت و همچنین سیر و سیاحت ایشان به بلاد اسلامی نیز به گسترش آئین سیک کمک شایانی نمود. البته این باورها به کمک پیشه بازرگانی و تجارت سیک‌ها به سایر مناطق نیز بسط یافت و هنگامی که سیک از یک آئین صرفاً مذهبی فاصله گرفت و به سمت دولت‌سازی و کسب قدرت گام برداشت، از ابزار دیگری مثل استفاده از قدرت و نفوذ کشورهای بیگانه مانند انگلیس نیز بهره گرفت، و در این راستا در دست به دست شدن قدرت در افغانستان هم ایفای نقش نمود. **واژگان کلیدی:** سیک، نانک، هندوئیسم، قومیت، اشتراکات مذهبی، اشغال.

۱. استاد دانشگاه بلخ، دانشکده علوم اجتماعی، دیپارتمنت تاریخ.

سوال اصلی

چه عواملی در گسترش حضور و نفوذ سیک‌ها در افغانستان نقش موثری داشتند؟

فرضیه

تجارت پیشگی سیک‌ها در کنار همراهی و مزدوری برای انگلیس که در چارچوب تدارک قوای نظامی بود نقش بارزی در ورود سیک‌ها به افغانستان و دستیابی به قدرت برای آنها ایفا نمود.

روش تحقیق

پژوهش فوق مبتنی بر مطالعات و داده‌های کتابخانه‌ای و به روش توصیفی - تحلیلی، سعی در کندو کاو در تاریخ تحولات افغانستان بویژه پس از بروز و ظهور سیک‌ها دارد.

اهمیت تحقیق

اهمیت تحقیق در تاکید چند باره بر این واقعیت است که اگر چه باید به آزادی ادیان احترام گذاشت، اما این واقعیت مسلم و محتوم تاریخ است که همواره دریا و اقیانوس حقیقت است که ماندنی و پایدار خواهد ماند نه جویبارها و سیلابها و مذاهب نوظهور تحت هر نام و عنوانی صرفا به میزانی که در تقرب به حق خلوص دارند، قابلیت تداوم دارند.

هدف تحقیق

هدف غایی تحقیق بیان این مطلب است که در تعالیم انسان ساز اسلام همواره به اقلیتها و سایر مذاهب تا جایی که آسیبی به مبانی و اصول توحیدی وارد نکنند، مشمول تسامح و تساهل می‌باشند. و باید به آزادی عقاید آنها حرمت گذاشت و متناسب با آئین شهروندی و حقوق مدنی با سایر مذاهب رفتار نمود.

مقدمه: تبار شناسی سیک‌ها

زندگی نانک بنیانگذار دین سیک (۱۴۹۹-۱۵۳۸م)

محل تولد نانک در حدود چهل و پنج کیلومتری جنوب غرب لاهور مرکز پنجاب در کنار رودخانهٔ راوی قرار گرفته، منطقهٔ کوچک که در ابتدا تالواندی نام داشت اما بعد به افتخار این فرزند برجسته بنام نانک آرا که معنی محل نانک است نامیده شد. والدین او از افراد معمولی آن ده بودند. پدرش یک هندوی از طبقهٔ دوم و در استخدام یک ارباب مسلمان بود. مادرش هم بسیار زن باتقوا، مذهبی، مؤمن و دیندار که نسبت به شوهر و فرزند خود مهر و محبت بسیار می‌ورزید. در آن زمان شهر کوچک تالواندی در حکومت یکی از اشراف کوچک محلی بنام رای بولا قرار داشت، وی هندو بود بعد به دین اسلام درآمد، لیکن مهر و لطف خود را نسبت به هندوان ترک نگفته بود، هرگونه عمل را که

بین دو دین میشد را می‌پسندید. نانک مورد علاقه آن حکمران قرار گرفت، در زمانی که نانک هفت سال داشت این پسر بچه تیز هوش وقتی برای بار اول به مدرسه رفت به معلم هندوی خود نصیحت کرد که تا بجای مطالعه همه ویداهای هندویی نام حقیقی خداوند را از طریق فیض وی بداند، این پسر بچه در سن نه سالگی به فراگیری زبان پارسی که زبان بعضی قسمت‌های کتب مقدس سبک است پرداخت، گویند وی شاعر و سخنگوی که در غالب اوقات خود را در تفکرات دینی می‌گذرانید، به کارهای دنیوی علاقه نداشت، والدینش سعی بسیار کردند که برای او شغلی پیدا کنند، وقتی که وی را به شبانی و انبارداری گماشته شد ولی از آن هردو کار ملالت داشت و آنها را رها کرد. پدرش در پی شغلی مأموریت لایقی به شهر سلطانپور رفت. نانک زن و دو فرزند خود را نزد والدین گذاشته خودش به مرکز ولایت رفت، و در آنجا به کاری مشغول گردید، گویند که در این هنگام کار را به دقت وظیفه سیاسی تمام به سر میبرد، وی شبها به خواندن سروده‌های روحانی به منظومات الهی و مناجات به درگاه خالق جهان اشتغال میورزید، او را دوستی بود بنام مردانا که از مسلمانان ایران و نوازنده لطیف دست بود، البته به تکوین و تکامل افکار نانک تأکید داشت. نانک از شوق خدا دیگر قادر به خوردن و آشامیدن نبود، بیمار شده لذا سر به بیابان نهاد، اوقات خود را به تأملات دینی در زیر درختان می‌گذراند، وی تمام پولی را که پدرش بخاطر معامله و خرید داده بود به مردان مقدس بخشید. پدرش وی را برای این کار تبیه کرد اما وی از کار خود دست نکشید، وی عادت عادت داشت سکوت میکرد و سپس چند مرتبه متوالی تکرار می‌کرد ای خدا! من در خدمت تو هستم (هیوم، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

یکروز پس از استحمام نانک در جنگل ناپدید شد و در عالم رویا به محضر خداوند برده شده بود، در آنجا به وی جامه نوشیدنی الهی تعارف کردند، که به منت پذیرفت سپس خداوند به وی گفت: من با تو هستم، من تو را خوشحال کردم و نیز همه کسانی که نام تو را انتخاب کنند برو نام مرا تکرار کن و دیگران را نیز وادار کن که همین کار را بکنند، هرگز آلوده دنیا مشو به تکرار نام من و دادن صدقات، خیرات، وضو، عبادت و تأمل و اندیشه دینی مشغول باش. نام خدا اولین برهماست و تو نیز گورو الهی هستی. نانک بعد از سه شبانه‌روز از جنگل درآمد و به منزل خود رفت و هرچه داشت به فقرا داد، درین وقت همه به این بود که وی گویا دچار جن‌زدگی (شیطان‌زدگی) شده باید به یک ملای روحانی مسلمان مراجعه کرد، که با دعای خود وی را ازین ناراحتی بیرون بیاورد. وی مدت یکروز ساکت و بعد به گپ آمد و گفت: «هندو و مسلمانی وجود ندارد.» این کار وی با حیرت همگانی مواجه شد. سپس قاضی مسلمان آمد، به پای او

افتاد و گفت: شگفتا، شگفتا این شخص مورد رحمت الهی قرار گرفته است، سپس قاضی به نانک ایمان آورد و نانک هم همین سروده را سرود: «آنکسی مسلمان است که از نفس خود بگذرد، کسی که صمیمی و خالص، صبور و صاحب گفتار پاک است، چنین مسلمان قطعاً به بهشت خواهد رفت.» (بایرناس، ۱۳۴۵: ۳۰۳).

سپس تعداد زیادی از مردم هندو و مسلمان به دین وی گرویدند و گفتند: که خداوند به زبان نانک سخن میگوید. سپس نانک مردانا را که قبلاً مسلمان و خدمتگار وی بود، به عنوان همسفر خویش انتخاب کرد، وی نقش موسیقی نواز را به عهده داشت، نانک به تبلیغ گسترده دینی پرداخت، و اعتقاد به یک خدای حقیقی و واحد را که هم خدای ثروتمند و هم خدای فقیران و بینوایان بود را ترویج داد. نانک خود را با لباس‌های متنوع هندو و مسلمان آراسته مینمود و بر روی آن یک پارچه سفید بر دوش می‌انداخت، کلاه به سبک مسلمان به سر نهاده و طوق از استخوان به گردن نهاده و بر پیشانی خود نیز به سبک هندوها علامت زعفران می‌زد، و این کار نشانه آن بود که وی میخواست مورد علاقه هندو و مسلمان قرار گیرد.

دو نفر نانک و مردانا در هیت ظاهری خود ترکیب عجیبی از دو دین عمده رایج در هند را به نمایش گذاشتند، آنها از طریق خطابه و هم آوازی موفقیت چشم گیری بدست آوردند. در مناطق شمالی هند مسافرت‌های فراوانی کردند از اماکن زیادی دیدن نمود، مردانا زمانی به اندازه کافی مسافرت کرده وسختی و گرسنگی کشیده بود، لذا پس از دوازده سال مسافرت و تبلیغ هردو به زادگاه خود برگشتند. اما باز برآمدند، سفر دوم آنها فشرده تر بود؛ در ابتدا به یک معبد متعلق به پیروان دین جاینی در جنوب هند سفر کردند. آنها از شمال غربی‌ترین نقاط هند بازدید کردند، در کشمیر، سومر، سلسله جبال همالیا و شهر پشاور، این پیامبر پیام مذهبی خود را به مناطق دور دست در غرب آسیا حتی به مناطقی که قلب و سنگر جهان اسلام بود نیز رسانید. نانک که به لباس یک مسلمان درآمد، شاید اولین شخص هندو بود که به زیارت خانه کعبه اقدام نمود. وی جامعه حاجیان را پوشیده، عصا در یک دست، کوزه در دست دیگر و سجاده نماز بر دوش با پای پیاده قصد زیارت کعبه را نمود، و بعد از چند ماه به مکه رسید؛ بسیار خسته و مانده بود در آنجا مقابل خانه کعبه استراحت نمود و پاهایش را روبروی خانه کعبه دراز نمود، درین هنگام وی را بخاطر بی حرمتی به خداوند مورد لت و کوب قرار دادند، نانک دلیل این کارشان را جویا شد؛ در جواب وی گفتند: که مرتکب بی حرمتی به خانه خدا شده ای، نانک گفت: پس پاهای مرا بسویی قرار دهید که خدایی وجود نداشته باشد، همین بود که وی را زندانی ساختند، و بعد از آزاد شدن از زندان به بغداد

رفت و در آنجا ندای اذان سر داد. روحانی بزرگ بغداد پرسید: او چه کسی است و به چه فرقه تعلقی دارد؟ گورو پاسخ داد و گفت: من درین عصر ظهور کرده ام تا مردم را به راه راستکار هدایت کنم، من تنها یک خدا را میشناسم خدایی که در زمین و آسمان و در همه جا است، بعد از آن مورد حملهٔ رهنزان دیگر قرار گرفت، به آنها تعلیمات روحانی داد و گفت: که اگر ازین حرفهٔ بد دست برداشته و بجای آن به کشاورزی رفته و از آنچه بدست می‌آورید صدقه بدهید، گناهان شما پاک خواهد شد. آنها طبق گفته‌های وی عمل کردند و به ذکر خداوند مشغول شده زندگی خود را اصلاح نمودند. در کشوری که زنان در مهارت جادو و افسون مشهور بودند موعظهٔ یک گروه ساحره و ملکهٔ آنها پرداخت که در نتیجهٔ آن ساحره به پای گورو افتاد، و گفت: تا راه راستکاری را به آنها نشان دهد، گورو آموزگار نیز به آنها گفت: که نام خدا را تکرار کرده و از روی وجدان و وظیفه شناسی، وظایف محلی خود را انجام داده سحر و افسون را ترک کنید، آنها نیز از پیروان نانک گردیدند. با تبلیغ زیاد توانست مسلمانان و هندوان زیادی را به آئین خود بیاورد (بایرناس، ۱۳۴۵: ۱۴۷).

گورو که می‌دانست پایان کارش نزدیک است، اینگاد را به جانشینی خود تعیین کرد. پسران گورو که از پدر خود اطاعت نکرده بودند، افکار آنها صمیمانه بود و علیه پدر برخاسته بودند، او را ترک کرده و سپس بر اطرافیانش روشن شد که نانک آموزگار در آستانهٔ مرگ قرار دارد، گورو نانک در زیر یک درخت خشک نشست که ناگهان سبز شد و برگ و شگوفه داد، مسلمانان که نام خدا را از گورو شنیده بودند، گفتند: که وی را پس از مرگ دفن خواهیم کرد، پیروان هندوی گورو می‌گفتند وی را می‌سوزانیم؛ هندوان بطرف راست و مسلمان بطرف چپ گورو قرار گرفتند. گورو به آنها گفت: یک یک دسته گل بیاورید در اطراف من بگذارید، و فردای آن صبح بیایید هرکدامتان گل هایتان را تازه دیدید، بدن مرا به اختیار بگیرید. سپس نانک از مریدان خود خواست که سروده بخوانند، دوستان من برای من دعا کنید که شاید خدای خود را ملاقات کنم. پس از آن یک پارچه بروی خود کشید و با علامت سر خدا را تعظیم کرد. فردای آن روز زمانی که هندوان و مسلمانان آمدند، پارچه را از روی وی برداشته دیدند که هیچ کسی وجود ندارد و گل‌های اطراف او همه تازه‌اند. زمانی که دیدند جسد نیست بدین معنی که آن معلم بزرگ در هنگام مرگ نیز به مسلمانان و هندوان بار دیگر وحدت و اخوت را تعلیم داد. گفته می‌شود وی در زمان حیات خود مرده را زنده کرده، مریض را شفا داد، درخت خشک انجیر را بارور ساخت خلاصه با کارهای عجیب و غریبش تعداد زیادی را

علاقمند دین سیک نمود (ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۶۱).

متون مقدس دین سیک

گران‌ت: اسم عامی است که در اصل از ریشهٔ سانسکریت گرفته شده و به معنی کتاب است، این کتاب توسط آموزگار پنجم از روی مطالبی که از نانک باقی مانده بود تألیف گردید و به چاپخانهٔ لاهور به چاپ رسید که حاوی یک‌هزار و پنجمصد و هفتاد و کمی زیریک میلیون کلمه است. پیروان دین سیک برای کتاب گران‌ت خود اعتبار مطلق قائل‌اند، طوری به آن ارزش قائل است که در حقیقت نوعی از بت پرستی است. این کتاب در معبد اصلی سیک‌ها آمریستار نگهداری می‌شود در حقیقت این کتاب خدای واقعی مردم سیک است، با آن کتاب به گونهٔ برخورد می‌شود که گویا یک وجود الهی است. هر روز صبح آنرا در پارچهٔ گران قیمت می‌پوشانند و با احترام زیاد روی سر زیر یک سایه بان جواهر نشان قرار می‌دهند، غروب‌ها نیز آن را برای استراحت در یک تخت خواب طلایی در یک اطاق مقدس که از هر نگاه تجاوز دنیوی محفوظ است قرار می‌دهند. با وجودی که سیک‌ها بت پرستی نمی‌کنند اما کتاب گران‌ت را بیشتر از بت می‌پرستند، کلمهٔ گورو به معنی معلم بوده بنابراین دین سیک در میان ادیان جهان ازین جهت که در میان متون مقدس آن خداوند بنام آموزگار خوانده شده منحصر به فرد است، نامی هم که برای این دین انتخاب شد واژهٔ «سیک» بر این دلالت دارد که پیروان آن باید شاگردان و یا مریدان خداوند باشند (رضی، ۱۳۴۴: ۳۰۴).

فرقه‌های مختلف دین سیک

در میان دین سیک دو بخش اصلی وجود دارد: یکی گروه پرستنده گان نانک که بی سر و صدا تر بوده و خود را به شدت خود را طرفدار تعلیمات بنیانگذار این مکتب «گورو نانک» می‌دانند و گروه دیگر پر انرژی‌تر سیک‌های خالص که از تعالیم گوروی دهم «گویند سینگ» پیروی می‌کنند، همچنین درین دین پنج فرقهٔ عمده وجود دارد که عبارتند از: فرقه‌های اوداسی‌ها، به معنی کسانی که نسبت به جهان بی‌تفاوت هستند، فرقهٔ سوتر، به معنی درویش (گدا)، فرقهٔ دیوانه سادهو، به معنی سر سپردگان راه، فرقهٔ ریمال سادهو، یعنی افراد مجرد پیرو راه «تقدس پاک و بی عیب» و در آخر فرقهٔ اکالی‌ها که به معنی پرستندگان وجود عبدی بیرون از زمان هستند. روی هم رفته شاید متجاوز از بیست فرقه درین دین وجود دارد، بعضی از آنها اختلاف اساسی شان روی رنگ جامه‌ای است که یک فرد سیک باید بپوشد، مثلاً: آیا باید به رنگ سفید، آبی و یا زرد متمایل به سرخ باشد. یک گروه دیگر آنها در رابطه به تراشیدن ریش و کوتاه کردن موی سر اختلاف نظر دارند (هیوم، ۱۳۸۶: ۱۷۵).

نقاط قوت دین سیک

- کوشش شدید بنیانگذار این دین جهت اصلاح اعتقادات مذهبی مردم و ایجاد صلح و تفاهم بین آنها.
- فعالیت‌های تبلیغی بنیانگذار این مکتب که با شور و شوق زیاد همراه بود.
- تعلیمات را به شدت توحیدی نام برده است.
- تعلیم این مطلب که مذهبی بودن به معنای آموختن است.
- وحدت متشکل و قوی پیروان سیک در مجامع عمومی آنها علی رغم وجود فرقه‌های متعدد در سطوح پائین تر.

نقاط ضعف دین سیک

- شخصیت کاملاً سرپوشیده‌ی خدای مورد اعتقاد آنها.
- تکرار بودن ادعیه‌ای مقرر که در عین حال بی محتوا هستند.
- تصور دنیا به عنوان یک امر بی ارزش.
- داشتن روحیه متواضعانه و تسلیم مطلق انسان در برابر خدا بصورت موجود بیچاره و بی‌پناه.
- محتوای متنوع و تقریباً غیر قابل دسترسی کتاب مقدس دینی آنها (گرانث).
- پرستیدن کتاب گرانث عملاً در حد بت پرستی.
- وضع موجود سیک‌ها که بیشتر حالت خود محورانه دارد (هیوم، ۱۳۸۶: ۱۸۰).

تاریخچه دین سیک

سراغاز این آیین بستگی به تاریخ حیات ده گوروی اولیه آن دارد، بعد از گورنانک نه تن گورو در پی یکدیگر به پیشوای مذهب سیک‌ها قیام کردند و پیروان ایشان در عدد رو به افزایش نهادند (بایرناس، ۱۳۴۵: ۳۰۵).

۱. گورو نانک

قبل از مرگ خود در سال ۱۵۳۸ میلادی دریافت که هیچکدام از دو پسرش برای جانشینی وی مناسب نیستند و لذا یکی از مریدان بسیار وفادار خود بنام لاهنیا را که حرفه طناب سازی داشت به جانشینی خود برگزید و نام آنگاد به معنای «بخشنده جسم» را برای وی انتخاب کرد.

۲. گورو آنگاد (۱۵۳۸ تا ۱۵۵۲ میلادی)

در مبحث زبانشناسی، با الفبایی کردن حروف قدیمی گورو- موکھی، خدمت شایان توجهی به همه پنجاب کرد. نامبرده به ابداع مهم دیگری نیز دست زد و آن اینکه

«اولین کسی که نانک را همسطح خدا قلمداد کرد»

۳. گورو آمارداس (۱۵۵۳ تا ۱۵۷۴ میلادی)

وی که فرد آرام و در عین حال پرشوری بود و تازه به دین سیک‌ها درآمده بود کوشش‌های بسیاری جهت سازماندهی، تمایز و تقویت جامعه سیک‌ها به عمل آورد.

۴. گورو رامداس (۱۵۷۴ تا ۱۵۸۱ میلادی)

او یکی دیگر از کسانی بود که به مذهب سیک درآمده بود از افراد بسیار پرشوری بود که عبادت سیک‌ها را در هار مندیر یا «معبد خدا» متمرکز ساخت. وی این معبد را در دریاچه کوچکی در سی مایلی جنوبشرقی لاهور بنا کرد. این محل، که بعدها بنام آمریستار یا «فنا ناپذیر» نامیده شد، از آن تاریخ معبد اصلی پیروان این دین تلقی می‌شود. نامبرده که خود داماد گورو سوم بود، نظام جانشینی موروثی را در دین سیک برقرار ساخت که در نتیجه پسر خود را به عنوان جانشین خود و گورو بعدی سیک‌ها معرفی کرد.

۵. گورو آرجان (۱۵۸۱ تا ۱۶۰۶ میلادی)

نام گورو آرجان، به ویژه بخاطر جمع آوری کتاب گرانت در اذهان باقی مانده است. وی این کار را از روی نوشته‌های برجای مانده از چهار گورو پیش از خود، نوشته‌های مؤمنین والا مقام دیگر و پاره‌ای از نوشته‌های شخصی خود انجام داد. نامبرده رسم پوشیدن لباس مخصوص مذهبی راکنار گذاشت و لباسهای گران قیمت تری بر تن کرد و نظام دریافت مالیات مذهبی از تمام سیک‌ها را برقرار ساخت. او با حرارت تمام به توسعه دین سیک پرداخت و در مصارف با پادشاه دهلی کشته شد.

۶. گورو هرگوویند (۱۶۰۶ تا ۱۶۳۸ میلادی)

وی در آغاز کار، شمشیر را به عنوان نشانه رهبری خود برگزید و اولین قلعه محکم سیک‌ها را بنا کرد. همچنین افرادی را برای خدمات نظامی استخدام کرد و سیک‌ها را از صورت یک گروه از افراد سرسپرده مذهبی به یک دسته سربازی که در مقابل مغولان حکام اسلامی هند می‌جنگیدند متحول ساخت.

۷. گورو هر رای (۱۶۳۸ تا ۱۶۶۰ میلادی)

به عملیات نظامی علیه مهاجمین مغول و سلطان وقت اورنگزیب ادامه داد و در مقابل وی شکست خورد.

۸. گورو هرکیشان (۱۶۶۰ تا ۱۶۶۴ میلادی)

به مجادله علیه حاکم مسلمان دهلی، اورنگزیب، ادامه داد.

۹. گورو تق بهادر (۱۶۶۴ تا ۱۶۷۵ میلادی)

این شخص یک فرد جنگجو و دلیر بود که شخصا دامنه نفوذ دین سیک را بسیار گسترش داد و به دورترین مناطق شمال شرقی هند و از طرف جنوب به سیلان گسترش داد. وی شخصا با دین اسلام مخالفتی نداشت، اما بخش اعظم از عمر خود را به جنگ موفقیت آمیز با مسلمانان پرداخت تا اینکه از یک جنگ خاص به بعد «مسلمانان دیگر جرئت جنگ با گورو را به خود ندادند».

۱۰. گورو گوویند سینگ (۱۶۷۵ تا ۱۷۰۸ میلادی)

او نیز به این تمایل که دین سیک را به یک حکومت نظامی الهی مبدل سازد ادامه داد. در زمان رهبری وی، شهر داکا، که اکنون مرکز ایالت بنگال شرقی و آسام است، به عنوان مرکز قدرت دین سیک شهرت یافت. او نام فامیل سینگ به معنی شیر را قبول کرده و از همه سیک‌ها نیز خواست که این نام را برگزینند تا بشود همه آنها را در یک خانواده دلیر خالص‌ها (خالصین) به یکدیگر پیوند داد.

وی برای پذیرش رسمی یک فرد به دین سیک مراسم عشاء ربانی را برقرار ساخت. بدین ترتیب که از افراد تازه وارد خواسته میشود از آب شیرین شده‌ای که در یک لگن آهنی جوش آورده شده و با یک شمشیر آهنی نیز به هم زده، قدری بیاشامند و قدری هم به روی خو بپاشند. فرض میشود که این شراب ربانی، امریت، افراد را از نظر تشریفاتی پاک کرده و به آنها در جنگ مصونیت می‌بخشید.

گورو گوویند سینگ، هنگامی که گرانت گوروی دهم را نوشته و آن را ضمیمه آدی گرانت کرد، بدعت دیگری در دین سیک بر جای گذاشت.

«گورو پی برد که پیروان دین سیک با خواندن گرانت اصلی بسیار ترسو و ضعیف الاراده میشوند. لذا تصمیم گرفت این گرانت جدید را بنویسد و به متن اصلی اضافه کند تا مریدانش با مطالعه آن، برای جنگاوری شایستگی کسب کنند... «پس از مرگ من به همه افراد سیک بگویند کتاب گرانت صاحب را گوروی خود بدانند»

پس از مرگ دهمین گورو، در سال ۱۷۰۸ میلادی، پس از یک سلسله تغییرات برجسته که در خلال دو قرن پیش از آن و در زمان رهبری گوروهای دهگانه در دین سیک بوجود آمده بود، سرسپردگی دینی سیکها از شخص گورو به کتاب مذهبی‌شان - گرانت صاحب - منتقل شد.

پس از سقوط سلطنت سیکها جامعه آنان نیز به چند ایالت فئودالی تقسیم شد. لیکن در سال ۱۷۶۵ میلادی، کنگره ملی سیکها، خالصا، در آمریستار به ضرب سکه‌هایی پرداخت که روی آنها شعار «دنیا، شمشیر، و پیروزی لاینقطع» حک شده بود.

بدین ترتیب، ایمان مطلق به دین سیک با پیروزی نظامی بر سراسر جهان پیوند خورد. اما سازمان سیاسی دین سیک به عنوان یک حکومت دینی نظامی در سال ۱۸۴۹ میلادی از بین رفت. در آن هنگام، پس از جنگ دوم سیکها آخرین پادشاه خود مختار سیک بنام مهاراجه دولپ سینگ بطور کامل به نیروی انگلیس تسلیم شد و جواهر معروف خود بنام کوه نور را به ملکه ویکتوریا تقدیم کرد. چند سال بعد در سال (۱۸۵۸ میلادی) ملکه ویکتوریا سلطنت هندوستان را بدست آورد و مهاراجه مزبور نیز دین مسیحیت را اختیار کرد.

در حال حاضر نیز سیکها هنوز از نام تاریخی خود «شیران پنجاب» با غرور یاد می کنند. اکثر آنها در محدوده جغرافیایی محل ظهور اولیه دین خود زندگی میکنند و به کار آرام کشاورزی روزگار می گذرانند.

از زمان تجزیه هند و اعطای استقلال به مردم مسلمانی که بعدها کشور پاکستان را بوجود آوردند، در میان سیکها نیز تحریکاتی وجود داشته که آنها نیز خواهان تأسیس یک کشور مستقل سیک اقدام کنند، به ویژه که آنها روزگاری واحد سیاسی جداگانه ای را تشکیل می دادند. (هیوم، ۱۳۸۶ ش، صص ۱۷۰-۱۷۵)

فراز و نشیب های سیکها در ادوار مختلف تاریخ و تحولات افغانستان

مداخلات سیکها در زمان احمد شاه (۱۸۴۸ - ۱۷۴۷ م)

سیکها گروهی نژادی که در پنجاب هندوستان به سر می بردند، این گروه نژادی با شامل شدن در احزاب سیاسی و بدست آوردن قدرت سیاسی پا از مرزها فراتر گذاشته و بارها دست تجاوز به افغانستان دراز نمودند. با روی کار آمدن احمد شاه ابدالی در سال ۱۷۴۷م افغانستان دوباره اقتدار و جایگاه خود را بین قدرت های همجوار بدست آورد و بعد از دیر باز افغانستان به وحدت سیاسی خود رسید. در راستای استقلال و تأمین وحدت سیاسی افغانستان احمد شاه ابدالی دست به لشکرکشی ها و جنگ های خونینی در شرق غرب با همسایگان انجام داد. در اواخر حکومت احمد شاه ابدالی گروه سیکها بارها در نواحی پنجاب دست به شورش میزدند از اینرو احمدشاه چندین بار به هند لشکر کشیده و آنها را سرکوب نموده و دوباره به کشورش برگشت نمود، زمانیکه در سال ۱۷۵۸م به افغانستان آمد در ولایت پنجاب اغتشاش پیدا شد، زیرا سرداران ابدالی که در سایه فتوحات و قدرت دولت ابدالی در علاقه های پنجاب نفوذ کرده و بشکل یک قوت فاتح درآمده بودند و بر دهاقین و زارعین تحمیلات زیادی می نمودند و این رفتار ایشان مردم را به قیام و میداشت، قوت سیکهای جنگاور که با اسلحه و تعصب مذهبی مجهز بودند توانستند بزودی رهبری شورشیان را به عهده بگیرند. اینها از سطوح مرتفع به

میدانها ریخته و در امیرتسر به تشکیلات پرداختند، سپس زد و خورد بین آنها و قوای افغانی شروع شد و درچنین وقتی غازی الدین وزیر معزل هند هم برای حصول اقتدار باقوای مرهته‌ها همکاری کرد، و هردو دهلی و دولت ضعیف گورگانی هند را مورد حمله و انهدام قرار دادند.

نجیب الدوله سپه سالار هند بجانب سهان پور فراری و توسط غازی الدین تعقیب گردید، دهلی هم سقوط نمود؛ سپس جاتها و راجپوت‌های هند متوسطه نیز با مرهته‌ها از در اطاعت و همکاری داخل شدند، به این صورت میرفت که هند بار دیگر بحیث یک قوت تقریباً واحد ملی درآید. غازی الدین قوای سیکها را در پنجاب هم بر ضد دولت افغانی تحریک نمود، آدینه بیگ مامور قدیمی او به اتفاق، درجلندر افغانان بسیاری را از تیغ گذشتاند. چون قضیه جدی و مهم شد سیکها و آدینه‌ها از ترس حمله‌ای متقابل احمدشاه به مرهته‌ها و غازی الدین مراجعه و ایشان را به حمله و اشغال پنجاب ترغیب نمودند، درحالیکه پیشوای سوم مرهته بالاجی باجی، خودتصمیم راندن افغانها را از پنجاب داشت زیرا او میدید که تسلط دولت افغانستان درهند شمالی عواید مالیاتی این مناطق را از دهن مرهته‌ها ربوده است، البته مردم هندآماده قیام بودند تا نقش خارجی هارا از کشور خود معدوم سازند. دوصدهزار سپاه مرهته به قیادت راگونات را و برادر بالاجی باجی در سرهند ریخته، درمارچ ۱۷۵۸م قوای افغانی رامعدوم و عبدالصمد مؤمن زایی را اسیر نمودند، و در اپریل همان سال به لاهور تاختند. شهزاده تیمور و سردار جهان خان که طاقت مقاومت نداشتند تا اتمک عقب نشستند، و آدینه بیک به قول مالیات سالانه هفت و نیم میلیون روپیه جای حکومت افغانی را در پنجاب گرفت. اکنون دولت مرهته تقریباً مالک همه هندوستان به استثنای کشور اوده گردیده و همسایه بالفعل افغانستان شده بود. قوای مرهته به غرض خاتمه دادن به حکومت اوده از پنجاب به آن طرف به سوقیات آغاز کرد، اخبار این حادثات و قتیکه در داخل افغانستان رسید، فیودالهای گریزنده از مرکز را به هوس استقلال منطقوی انداخت؛ زیرا احمدشاه را در برابر پیشروی دولت مرهته زبون احساس میکردند، از همه بیشتر نصیرخان والی بلوچستان به این فکر افتاد. احمدشاه از نصیرخان طلب کمک نمود تا به وی کمک کرده شورشهای هند را خاموش نماید، اما نصیرخان کمک نکرد و اعلان استقلال نمود. احمدشاه دفعتاً قضیه هند را به آینده گذاشت و متوجه تحکیم جبهه داخلی شد. این است که شاولی خان صدراعظم با سپاه غرض تأمین بلوچستان سوق داده شد ولی در مقابل دفاع شدیدی که نصیرخان نمود مغلوب گردید. پس احمدشاه شخصاً با لشکری به استقامت جنوب حرکت کرد و بالای قرارگاه نصیرخان فرو ریخت، نصیرخان به قلات رفته قلعه بندی اختیار نمود

احمدشاه وی را تعقیب کرد و قلعه را در محاصره کشید، بالاخره نصیرخان توسط اعزام قاصد و شفاعت شاولی خان خواهش مصالحه نمود و قبول کرد که مثل سابق تابع دولت ابدالی بوده و در جنگهای احمدشاه باشش هزاررساله بلوچی خدمت نماید و مصارف اسلحه و آذوقه آنان را از مالیات بلوچستان بپردازد. احمدشاه که از جبهه شرق هراسان بود، این رفیق دلیر و قدیمی خود را عفو کرد (غبار، ۱۳۹۰: ۲۹).

یک نفر از دختران وی را به خویشتن تزویج نمود، چون تاحال مرهته‌ها پنجاب رابه قوای سیکها سپرده و خود به هندوستان کشیده بودند.

احمدشاه یک قطعه عسکر را به قیادت نورالدین خان به پنجاب اعزام کرد، که با عبور از دریای سند تا وزیرآباد رسید، احمدشاه به قندهار برگشت تا برای تصفیه حساب با قوای سیکها و مرهته‌ها سپاه قویی تنظیم نماید. در سال ۱۷۶۱م احمدشاه روانه هندگردید، و در راه دهلی بسیاری از قوتهای باغی را سرکوب نمود. بالاخره در میدان پانی پت با سه لک لشکر مرهته‌ها روبرو شد، تعداد سواره و پیاده لشکر احمدشاه به شصت هزار تن میرسید که تحت نظم و دسپلین شدید قرار داشتند و همین علت سبب کامیابی احمدشاه گردید. در این جنگ به تعداد بیست و دو هزار رأس اسب، پنجمصد رأس فیل، دولک رأس گاو، و چندین هزار شتر را به غنیمت گرفتند و پادشاهی هند را به علی گوهر سپرده فاتحانه وارد کندهار گردید (ریان، ۱۳۸۹: ۳۷).

همینکه احمدشاه از هند به قندهار برگشت، سیکهای پنجاب مجددا قیام کردند و یک نفر سیک بنام جی‌سایسینگ رهبری قیام را بدست گرفت، و امیرتسر را به شکل یک قانون نظامی رأس الحركات خود قرار دادند. تبلیغات ضد افغانی آنها در کشمیر و سوقيات نظامی شان در میدانهای سرهند، همه موثر افتاد، آنگاه شهر لاهور را با اسلحه تسخیر و زینی خان مهمند والی افغانی را در قصبه کوت محاصره کردند، بعدها این مرد در اثر جنگ با سیکها کشته شد. سیکهای کشمیر نیز به حکومت افغانی تاختند.

احمدشاه به عجله به پنجاب کشید و در موضع چنداله کوب قوای سیکها را که جنگ بین آنها مدت چهل و هشت ساعت طول کشید، به فاصله یک صد و سی و پنج متری به طرف امیرتسر پیشرفت نمود و دشمن را در سرهند که هفتاد هزار سواره و پیاده بودند، تارومار نموده و برای تأمین و تنظیم سرهند نجیب الدوله افغان سپهدار دهلی را احضار کرده و مؤظف ساخت که در سرهند مشغول تأمینات آن گردد، و همچنین برای اسکات سیکها حکومت پتیاله و سرهند را به مشوره صدر اعظم خود شاه ولی خان به یک سردار سیک بنام امیر سینگ داد تا بتوانند جلو شورشیهای آینده آنان را بگیرد، زیرا مردم اغلبا علاقه به پیروی از یک بیگانه ندارند و با این روش خواستند آنها را متقاعد به

پیروی از دولت افغانی نمایند. تا این وقت افسرازمی احمدشاه در کشمیر نورالدین قوای شورشی را از بین برده و کشمیر را تأمین کرده بود. احمدشاه بواسطه نا مساعد بودن هوا و تحمل سفر بیمار شده و همچنان گرفتار دانه در رخسار گردیده بود، در سال ۱۷۶۳ م به قندهار بازگشت.

احتمال می‌رود که او به سرطان بینی مبتلا شده بود، و نتوانست تا سال ۱۷۶۷ م دیگر سفری در داخل و خارج نماید. تا این وقت قوای روزافزون سیک‌ها که در خفا تحریک میشدند، مجدداً جان گرفته و در پنجاب و سرهند حملات شدید کرده و با بیشتر از چهل هزار عسکر در تمام مناطق حکام و قوای افغانی را از بین برده بودند. قدرت سیک‌ها تا جایی رسید که عزیمت محاصره واستیلای دهلی را نمودند. مرهته‌ها و جتها نیز با ایشان همکاری و به اتحاد داخل شدند. این است که احمد شاه در سال ۱۷۶۷ م لشکرکشی مهم خود را در پنجاب نمود.

احمد شاه در این بار نیز توانست که قوای سیک‌ها را در تمام پنجاب از بین برده و قسماً ایشان را مجبور به فرار به کوهستانان نماید، و خود به قندهار مراجعه کند. (غبار، ۱۳۹۰: ۳۰-۳۱).

مداخلات سیک‌ها در زمان تیمور شاه درانی

برای حل موضوع مداخله سیک‌ها احمد شاه آخرین لشکرکشی خود به پنجاب در سال ۱۷۶۷ م حکومت لاهور را به یک نفر سران ایشان بنام لهیا سینگ پیشنهاد کرد، اما وی از ترس سایر سیک‌ها از قبول آن ابا ورزید.

در عهد تیمورشاه قسمت بزرگ پنجاب در دست سیک‌ها بود و بقیه از طرف امرای محلی مسلمان اداره می‌شد، که رسماً خود را تحت الحمايه دولت درانی می‌شمردند و بطور غیر منظم به آن دولت باج و خراج می‌فرستادند. تیمورشاه هر سال چهار ماه سرما را در پشاور به سر می‌برد، در سال ۱۷۸۱ میلادی هنگامی که در پشاور بود خبر گرفت که مردم سیک‌ها بار دیگر قیام کرده‌اند، و به ملتان حمله و آنرا اشغال کرده‌اند، تیمورشاه به قصد ملتان حرکت کرد، پیشدار او زنگی خان جارچی باشی قوای آنها را به کوه‌ها فرار داد. و قیام سیک‌ها را در هم شکست. تیمورشاه حکومت ملتان را به شجاع خان ابدالی داد و مدد خان سپه سالار را برای تأمین ولایت سند اعزام نمود.

طوری‌که دیدیم تیمور شاه ملتان را از دست سیک‌ها باز گرفت و دست ایشان را از تعرض به سند کوتاه نمود، اما در صدد آن نشد که تمام پنجاب را به زیر اداره مستقیم خود در آورد. روی هم رفته یک متارکه نامه نا مکتوب براین اساس به میان آمد، که پنجاب و سرهند و حتی دربار دهلی به نام تحت الحمايه دولت درانی شناخته شود، اما

اداره آن در عمل در دست امیران محلی اعم از هند و سیک و مسلمان باشد، در بین اینها اتحادیه سیک‌ها با داشتن سازمان‌های عسکری و مذهبی ویژه، هر چند یگانه قدرت در شمال هند نبود اما نیرومندترین عنصر بشمار می‌رفت؛ در حالی که سایر قدرت‌ها راه تنزل و انحطاط را می‌پیمود، اما نیروی سیک‌ها دایما در حال افزایش بود (غبار، ۱۳۹۰، ۲۱۳-۲۱۴).

مداخلات سیک‌ها در عهد زمان شاه

بعد از مرگ تیمورشاه در عهد زمان شاه نیز سیک‌ها دردسرهای زیای را ایجاد نمودند، شاه زمان در سال ۱۷۹۵ م با سی هزار سپاه دریای سند را عبور کرده و در موضع حسن ابدالی فروکش کرد، قشون او به سرعت قلعه رهتاس را اشغال و هم سیک‌های تحریک شده را سرکوب نموده و آنها را مثل آهو به کوه‌ها متواری ساختند. بدین صورت تمام مسلمانان پنجاب به حمایت زمان شاه برخاستند. ازین واقعه کمپنی هند شرقی به لرزه افتاد، درین وقت زمانشاه اطلاع گرفت که آقا محمد قاجار پادشاه ایران به عنوان زیارت مرقد ثامن الائمه داخل ولایت خراسان شده، شاه‌رخ والی افغانی خراسان را اسیر و شهر مشهد را تاراج کرده است و تنها دو پسر شاه‌رخ، نادر و عباس توانستند تا هرات خود را برسانند. زمانشاه با عبور از دریای سند به افغانستان بازگشت و در جنوری ۱۷۹۶ م وارد پشاور گردید، و هنوز از پشاور حرکت نکرده بود که خبر گرفت که آقا محمد خراسان را تخلیه و به ایران برگشته است. گر چه آقا محمد درین بازگشت شاه‌رخ اسیر و نابینا را با شکنجه و تیل داغ از بین برده و تمام دارایی وی را تاراج کرده بود، و پسران وی نیز پراکنده شده بود. معه‌ذا زمانشاه قضیه هند را مقدم بر قضیه ایران شمرد، و از پشاور مجدداً به استقامت لاهور حرکت کرده و در آغاز سال ۱۹۹۷ م بدون مقابل شدن با هیچ مانعی داخل لاهور شد، در حالیکه شیر محمد خان، مختار الدوله پیشدار او با بیست هزار سپاه قبلا قیام سیک‌ها را از مقابل خود برداشته بود، اینست که دوباره اضطراب عظیمی بین انگلیس‌های هندوستان تولد شد؛ خصوصاً در همین آوان نامه شاه عالم عالی گوهر، پادشاه هندوستان از دهلی به زمانشاه رسید که او را به پایتخت هندوستان دعوت کرده بود. زمانشاه کتبا به کمپنی هند شرقی خبر داد که عزم داخل شدن به هندوستان و راندن قوای مرهته را به اراضی جنوبی دارد. متعاقباً از افغانستان خبر رسید که محمود بار دیگر در هرات بغاوت کرده است که زمانشاه از لاهور به قندهار برگشت، و هندوستان را در حیرت گذاشت و از قندهار به هرات رفت، محمود را درهم شکست؛ محمود با پسر خود کامران به دولت ایران که شکل آشیانه فساد استعماری گرفته بود پناهنده شد (عطایی، ۱۳۸۴: ۵۷-۵۹).

زمانشاه از هرات به کابل برگشت و به قصد هندوستان حرکت کرد. وقتیکه به پشاور

رسید یک قطعه نظامی برای تأمین کشمیر اعزام کرد و عبدالله الکوزی حاکم کشمیر را نظر به سوء اداره وی، او را احضار و محبوس کرد. خان‌های الکوزایی قندهار که این خبر را شنیدند آماده طرفداری از شاه محمود فراری شدند. زمانشاه در اکتبر ۱۷۹۸ م از پشاور به لاهور رفت، این بار حتی قوای شورشی سیکها نیز از در اطاعت پیش آمدند. زمانشاه برای آنکه در داخل شدن به هند از پشت سر مطمئن باشد رنجیت سینگ که مرد کاری بود را تعیین و حکومت لاهور و پنجاب را به او سپرد. اما قوای پاشان سیکها مرکزیت حاصل و جلب توجه کمپنی انگلیس را نمود تا جاییکه بزودی پنجاب مرکز تحرکات ضد افغانی گردید، و انگلیس‌ها رنجیت سینگ را (شیر پنجاب) نامیدند. درین وقت سال ۱۷۹۹ میلادی اضطراب انگلیس‌ها در هند از ترس حمله زمان شاه پایانی نداشت، نماینده کمپنی میرزا مهدی علی خان در دربار ایران دست و پا میزد تا دولت ایران را عامل ویرانی زمان شاه و ایجاد مشغولیتی در افغانستان قرار بدهد. افغانها اقلاً تا سه سال دیگر چنان در داخل خود مشغول گردند که فرصت حمله بر هند را نیابند، و انگلیس‌ها بتوانند طی این مدت پای خود را در هند مستحکم و برای مقابله آمادگی بگیرد (منیب، ۱۳۹۳: ۶۴-۶۵).

این است که در اواخر سال ۱۷۹۸ میلادی هنگامی که زمان شاه لاهور بود آمادگی عبور از ستلج را داشت، باز از افغانستان خبر رسید که فتح علی شاه قاجار به اتفاق محمود غرض حمله به افغانستان داخل ولایت خراسان گردیده است این بار انگلیس در حوزه شرق افغانستان مهابت سینگ را به شورش واداشتند تا زمان شاه را از افغانستان دور کنند و زمینه برای ورود محمود و همراهانش باز گردد این سیاست بخوبی جواب داد زمانشاه برای سرکوبی مهابت سینگ رفته بود که محمود به کمک ایران وارد افغانستان شده بر اریکه قدرت تکیه زد (عطایی، ۱۳۸۴: ۵۸-۶۰).

مداخلات سیک‌ها در حکومت دوم شاه محمود

زمانیکه محمود به بار دوم به کمک فتح خان به سلطنت رسید، تمام امور در دست فتح خان بود و شاه محمود مصروف عیاشی و خوشگذرانی خود در بالا حصار بود. فتح بخاطر کسب قدرت دست به لشکرکشی‌ها زد، و ولایات مهم افغانستان را بین برادران خود تقسیم نمود. فتح بعد از تأمین امنیت داخلی در صدد برکنار عطا محمدخان حاکم کشمیر برآمد، در حالی که او شاه شجاع را محبوس کرده و با شاه محمود اختلافی نورزیده بود، عطا محمدخان که مرد قوی بود و فتح خان میخواست او را از میان بردارد. فتح لشکری را به سرکردگی برادر خود اعظم خان در سال ۱۸۱۲ میلادی از کابل به طرف کشمیر حرکت داد، اما شنید که عطا محمد با قوت بسیاری برای دفاع حاضر شده

است، لہذا وزیر فتح خان با دولت سیک پنجاب در تماس شد و قول داد کہ با قوای امدادی رنجیت سینگ حکومت افغانی کشمیر را سقوط دهد، و در عوض دست خارجی را در ادارہ حکومت کشمیر دخیل سازد. وزیر قبول کرده بود کہ بعد از اشغال کشمیر ثلث مالیات آن ولایت سهم حکومت پنجاب است.

این بزرگترین عمل منفی فتح خان بود کہ دست دشمن را در خاک افغانستان دراز کرد، در صورتیکہ انگلیس‌ها خود محرک قوی تر حکومت سیک در برابر افغانستان بود. رنجیت سینگ کہ چنین درخواست غیر منتظرہ را از وزیر فتح خان شنید، فوراً ده ہزار عسکر بہ قیادت جنرال مکھم بطرف کشمیر سوق داد، این سپاہ سیک با قشون فتح خان شانه بہ شانه داخل کشمیر شد، کشمیر را تصرف و حکومت آن بہ اعظم خان برادر فتح خان دادہ شد. زمانیکہ فتح خان کشمیر را بہ کمک سیک فتح کرد، اما رنجیت سینگ بہ این اکتفا نکرد؛ ہمینکہ دید وزیر فتح خان بہ دشمنی با عظامحمد مصروف است، قلعہ اٹک در کنار رود سند را از برادر عظامحمد خان در ہمین سال ۱۸۱۲ میلادی گرفت. سال دیگر سپاہ دوازده ہزار نفری سردار دوست محمد خان را کہ بہ قصد کشمیر حرکت کرده بود در ہم شکست. ازین بعد دست رنجیت سینگ جسورانہ در سواحل راست سند دراز گردید. رنجیت در جون ۱۸۱۴ میلادی باز بہ کشمیر لشکر کشیدہ و گفت کہ ثلث مالیات بہ من نرسیدہ است، اما محمد اعظم خان وی را شکست سختی داد. رنجیت سینگ درین جنگ تلفات بسیاری دادہ و جنرال مشہور او ارمتہ سینگ کشتہ شد. رنجیت سینگ در سال ۱۸۱۸ میلادی از جنگ‌های داخلی افغانستان استفادہ کردہ و بہ ملتان حملہ می‌کند، حاکم ملتان مظفرخان شش ماہ تمام بہ وی می‌جنگد، در حالیکہ هیچ قوتی از طرف دولت بہ وی نمیرسد، بالاخرہ مظفرخان با دو پسرش کشتہ و دو پسر دیگرش اسیر میشود. در حالیکہ محمود و فتح بہ جان ہم افتادہ بودند تا ہر دو از بین رفتند (فرہنگ، ۱۳۸۷: ۲۴۷-۲۴۸).

مداخلات سیک‌ها در زمان ایوب شاہ و از دست رفتن پشاور

رنجیت سینگ زمامدار پنجاب کہ قسمت بزرگی از ولایت مذکور را در تحت قوای خود متحد ساختہ بود، ہمیشہ در صدد آن بود کہ بقیہ پنجاب را ہم بدست آورده و متصرفات خود را در سمت افغانستان توسعہ دهد. برای این منظور در سال ۱۸۱۵ میلادی اصغر خان رئیس قبایل باجور را با رشوت با خود ہمراہ نمود. بعد از فتح ملتان و قلعہ خیرآباد را کہ قبلاً در سمت غربی رود خانہ سند بدست آورده بود بہ پشاور لشکر کشید. یارمحمد خان برادر اعظم خان کہ حکومت آن ولایت را بہ عہدہ داشت، تاب مقاومت نیاورده و بہ قبایل یوسف زایی پناہ برد. رنجیت سینگ پشاور را گرفته بہ یکی

از نفر افغان سپرد، و خودش به پنجاب مراجعت کرد. یارمحمد از قبایل یوسف زایی آمده و دوباره شهر را بدست آورد. سال بعد رنجیت سینگ به کشمیر لشکر کشیده و آن ولایت را هم از نواب عبدالجبار خان برادر دیگر فتح خان میگیرد و همچنان دره غازی خان را از دست نواب زمان خان پسر نواب محمدخان، خارج کرده و دره اسماعیل خان را نیز فتح می کند. و به اینصورت در ظرف یکسال بعد از خارج شدن وزیر فتح خان از صحنه تمام متصرفات دولت سدوزایی در ماورای سند به دولت نو تشکیل سیکها در پنجاب تعلق گرفت (رشتیا، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۸).

در بعضی نقاط پایگاههای برای عملیات آینده درین سمت رودخانه هم قایم نمودند، معهذاهنوز حاکمیت افغانستان بر ولایت سند باقی بود و میران آن خود را به اهدای باج و خراج به دولت افغانستان مکلف میشمردند. شاه شجاع که از پشاور به طرف سند حرکت کرده بود در شکاهپور اقامت داشت، میران سند میکوشیدند تا با تأدیه مبلغی جزئی وی را راضی سازند. اتفاقاً درین وقت انگلیس که هنوز بر سند و پنجاب دست نیافته بودند یک دسته از قوای شان را به عنوان سرکوبی دزدان وارد سند نمودند، میران از پیش آمد متحوش گردیده به فکر استمداد از افغانستان افتادند و برای این منظور از شاه شجاع و هم از سردار اعظم خان کمک خواستند. سردار اعظم خان درخواست ایشان را اجابت کرده با قوای که در اختیار داشت بطرف سند حرکت کرد، و در راه دوست محمد خان حاکم غزنی را که از تمام برادران خود جاه طلب بود و در حصول سلطنت حریص تر و فعالتر بود با خود گرفت. در قندهار برادران قندهاری هم با وی یکجا گردیده و همه به اتفاق به سند رفتند، تا این وقت قوای انگلیس از سند خارج شده و میران دیگر به کمک افغانها نیاز نداشت، لهذا با تأدیه مبلغ ناچیز آنها را علیه یکدیگر استعمال کردند، در آخر کار شاه شجاع به هند رفت و پسران پاینده محمد خان هم با بدست آوردن مبالغ اندک از خراج سند به افغانستان مراجعت کردند. در سا ۱۸۲۲ میلادی محمد اعظم خان برای مقابله با سیکها به پشاور رفت، اما حوادث داخل افغانستان وی را مجبور ساخت که به کابل مراجعت کند. رنجیت سینگ با شنیدن این خبر با سرعت به طرف پشاور حرکت کرده بود، از یار محمدخان حکمران آن شهر تقاضا کرد که اطاعت دولت سیک را قبول نموده و به آن خراج بپردازد. یار محمد قبول نموده و رنجیت سینگ دوباره به پنجاب برگشت. و از پیشرفت بسوی پشاور منصرف گردید. اما محمد اعظم خان ازین کار یارمحمد به رنجیت سینگ دشمن سرسخت درجه اول افغانستان شمرده می شد به قهر آمده و دوباره بسوی پشاور لشکر کشید و یار محمد خان از ترس وی به یوسف زاییها پناه برد (فرهنگ، ۱۳۸۷: ۲۶۵-۲۶۶).

محمد اعظم خان ندای جهاد داد، افراد زیادی زیر پرچم وی جمع شد. رنجیت سینگ هم با قوای منظم سیک‌ها که توسط صاحب منصبان اروپایی تربیه شده بود از رودخانه سند عبور نمود. قوای افغانی به دو حصه تقسیم شد، که یکتعداد شان به بیست هزار نفر بالغ میشد به قیادت سید اکبر شاه و قوای دیگر به رهبری محمد اعظم خان در نزدیک نوشهره موضع داشتند، رنجیت سینگ قبایلیان را مورد حمله قرار داد، جنگ شدیدی بین طرفین در گرفت. اما محمد اعظم خان و نیروی نظامی او که با توپخانه مجهز بود، صحنه جنگ را تماشا میکردند بجای آنکه به آنها کمک نماید. و با وصف شجاعت بینظیر قبایلیان در آخر کار سیک‌ها غلبه نموده و وعده بزرگی از افغان‌ها به قتل رسیدند. آنگاه محمد اعظم خان و اردوی وی بدون آنکه کوچکترین سهمی در جنگ گرفته باشد از آنجا به سرعت بسوی کابل بازگشتند. علت این حرکت عجیب محمد اعظم خان را چنین بیان کرده است: که وی در هنگام جنگ همیشه خزانه اش را که به مبلغ گزافی بالغ میگردید با خود داشت، چون فوق العاده پول دوست بود و به برادرانش اعتماد نداشت، از ترس آنکه مبادا خزانه اش از دست برود از شرکت در جنگ خود داری نمود. و دلیل دیگر اینکه مبادا دوست محمد خان کابل را تصرف نماید. بهر حال این جنگ سرنوشت پشاور را تعیین نمود. و هرچند بعد از آن تا چندی باهم برادران محمدزایی به آن حکومت کردند اما دیگر نه استقلال داشتند و نه به افغانستان مربوط بودند، بلکه به نام نماینده رنجیت سینگ حکومت نموده و به زمامدار سیک باج و خراج می پرداختند (فرهنگ، ۱۳۸۷: ۲۶۵-۲۶۶).

هنگامیکه دوست محمد خان به عنوان حکمران کابل ایفای وظیفه میکرد نیز سیک‌ها با حرکت مذهبی که از طرف یکنفر مجاهد هندی به راه افتاده بود مواجه شدند. با این حرکت سید احمد از مردم بریلی هند در بازگشت از حج به کابل آمده، دوست محمد خان و سلطان احمدخان را به جهاد علیه سیک‌ها دعوت نمود، اما سرداران قبول نکرده وی را نزد برادران خود در پشاور روان نمود. درینجا دو دلیل وجود داشت: یکی اینکه برادران خود را مصرف سازد و دیگر اینکه خودش به امور دولتی و مستحکم ساختن امور دولتی اش بپردازد. سید احمد رسماً اعلان جهاد داد، و همین اقدام وی با یکنوع عقیده مذهبی و قناعت پیشگی صدر اسلام را تبلیغ مینمود. در بین قبایل اطراف پشاور کارگر افتاده تعداد زیادی به دور او گرد آمدند و به رهبری او با سیک‌ها درآویختند، این مبارزه چند سال طول کشید و در ضمن آن در سال ۱۸۳۰ میلادی یکبار مجاهدین پشاور را بدست آورد اما عاقبت در برابر اقدامات مشترک سرداران و سیک‌ها مغلوب گردیده و رهبر شان به قتل رسید. معهذا پیروان وی که به مجاهدین شهرت داشتند تا

مدت‌های دراز یعنی تا تشکیل پاکستان در کوهستان‌ها واقع در شمال پشاور حرکت نیمه مذهبی و نیمه سیاسی‌شان را علیه دولت سیک و بعد در برابر سلطهٔ انگلیس‌ها ادامه دادند (فرهنگ، ۱۳۸۷: ۲۶۷-۲۶۹).

اقدام شاه شجاع و جنگ قندهار

درین حال در سال ۱۸۳۲ میلادی شاه شجاع که در لودیانه واقع در سرحد شمالی هند بریتانوی به عنوان مهمان بسر میبرد، توسط مأمور سیاسی آن دولت از حکمران کل هند خواهش نمود تا با وی در فتح مجدد افغانستان کمک نماید. هرچند حکمران از دادن کمک مالی برای اجرای این مأموریت ابا ورزید اما اجازه داد که سالانه پنج هزار پوند انگلیسی بصورت پیشکش بدهد. درین وقت علاقمندی سیاسی انگلیس به کشورهای واقع در شمال هندوستان که قبلاً تا حدی تخفیف یافته بود، به علت تعرض و پیشروی روسان در قفقاز و تحمیل معاهدهٔ ترکمن چای بر دولت ایران دوبار افزایش یافته بود. روابط ایشان با سیک‌ها در پنجاب دوستانه بود، اما چون دوست محمدخان در سر مسئلهٔ پشاور با سیک‌ها نزاع داشت، انگلیس‌ها در هند او را به نظر بی اعتمادی میدیدند و میخواستند که بجای او با شاه شجاع که برای استرداد تاج و تخت هر قیمتی را میپرداخت معامله کند. از سوی دیگر میران سند هم به شاه مذکور وعده دادند که حاضرند با وی در لشکر کشی به افغانستان کمک کند، بشرط آنکه در صورت کامیابی استقلال شان را تصدیق کند. بنا برین کپیتان وید مأمور سیاسی انگلستان در لودیانه در بین شاه و دشمن سابق اش رنجیت سینگ واسطه شده با پا در میانی او موافقتی عقد گردید، که به موجب آن شاه آماده شد تا در بدل کمک رنجیت سینگ از حقوق افغانستان و مضافات آن صرف نظر کند. پس از طی این مقدمات شاه شجاع در فبروری ۱۸۳۳ میلادی در رأس لشکر سه هزار نفری که از مردمان مختلف افغان و غیر افغان تهیه کرده از طریق درهٔ بولان بسوی قندهار روانه شد، درین اردو علاوه بر دسته جات قومی یک دسته نظامی تعلیم یافته هم موجود بود که یکنفر صاحب منصب ماجرا جوی اسکاتلندی بنام کمپبل تربیه نموده و خود در رأس آن قرار داشت. کهندل خان سردار قندهار که برای مقابله از شهر خارج شده بود در کوتل کوژک شکسته یافته به قندهار مراجعت کرد و قوای شاه شهر را به محاصره کشید. دوست محمدخان زمامدار کابل پیش از آنکه به کمک برادرانش بسوی قندهار حرکت کند نامهٔ به کپیتان وید به لودیانه فرستاد که آیا دولت انگلیس در عملیات نظامی شاه شجاع شرکت دارد؟ کپیتان در جواب به او اطلاع داد گرچه دولت هند در لشکر کشی شرکت ندارد اما شاه مذکور از تمنیات نیک او برخوردار میباشد، گرچه این جواب مداخلهٔ انگلیس‌ها را در امور افغانستان ثابت میساخت اما برای منظوری که دوست محمد خان

نمیخواست بی خبر به قوای انگلیس مواجه شود کفایت میکرد. بنابراین با اطمینان خاطر به سوی قندهار حرکت نموده و شهر را از محاصره خلاص کرده و بعد به اتفاق قوای قندهار بر سپاه شاه شجاع حمله ور گردید. باینکه در اول امر قوای شاه غلبه کرد اما افضل خان پسر دوست محمدخان به باغی که شاه در آن اقامت داشت حمله برده و او را مجبور به فرار ساخت، و سپاهیان چون شاه را در حال شکست دیدند کم دل شده آنها هم فرار نمودند. شاه شجاع به سیستان رفته از آنجا به هند مراجعت نمود، درین جنگ کمبیل اسکاتلندی مجروح گردیده و بدست سپاهیان دوست محمدخان اسیر گردید، اما امیر او را مورد لطف خود قرار داده وی را مسلمان ساخت و به اسم شیر محمد در خدمت خود داخل کرد. و همچنان در پایان جنگ کاغذ و اسناد شاه شجاع بدست دوست محمدخان افتاد و بعد از مطالعه آن به همکاری انگلیس و سیکها درین لشکرکشی پی برده و بدگمانی او نسبت به انگلیسها قوت گرفت. در خلال این مدت سیکهای پنجاب که راه توسعه جویی آنها در سمت شرق و جنوب در اثر پیشرفت قوای انگلیس مسدود گردیده بود بنابراین سعی داشتند این ناکامی را از طریق دست اندازی بر ولایات شرقی افغانستان جبران نمایند. از ضعف اداره پشاور استفاده نموده به بهانه این که نونهال سینگ نواسه رنجیت سینگ میخواهد شهر پشاور را تماشاً کند، به آنجا داخل شده و سرداران از شهر خارج شده و سلطان محمدخان از اعتمادی که به رنجیت سینگ داشت، مردم را هم از مقابله با او مانع شد و در نتیجه پشاور عملاً از افغانستان مجزا گردید (فرهنگ، ۱۳۸۷: ۶۹-۷۰).

مداخلات سیکها در زمان دوست محمدخان

دوست محمد خان با تلاش فراوان سرانجام در سال ۱۸۳۵ م به آرزوی دیرینه اش که همانا مقام شاهی افغانستان بود رسید، انگیز اصلی مردم افغانستان نیز در این امر مهم لشکرکشی امیر دوست محمد خان به پشاور و رهایی مردم این ایالت از ظلم و ستم سیکها بود که اکنون در دست سیک قرار گرفته بود.

پس از تسلط سیکها بر پشاور برادران پشاور که از آن شهر اخراج شده بودند به جلال آباد آمده سعی کردند که کابل را بدست آورند، اما شنیدن خبر غلبه دوست محمدخان در قندهار ازین خیال منصرف شده و بجای آن برای تهنیت به کابل نزد دوست محمدخان آمدند، گرچه دوست محمدخان از عدم صمیمت آنها اطلاع داشت، معهذاً یک دسته لشکر نه هزار نفری را برای استرداد پشاور در دسترس آنها گذاشت، چون آنها کاری از پیش نبردند امیر هم از عقب آنها روانه شد. اما رنجیت سینگ که آرزوی مقابله با حریف آزموده چون دوست محمدخان را نداشت راه مذاکره را پیش گرفت. هئیت ماجراجوی معروف امریکاییبنام هارلن هم جزئی آن بود برای مذاکره اما

در واقع برای تولید بی اتفاقی در اردوی امیر نزد وی فرستاد، هئیت مذکور با سردار سلطان محمدخان سازش نموده و او را با خود همدست ساخته و به کمک او در بین سرداران دوست محمدخان چنان بی اتفاقی و بدگمانی را ایجاد نمود که به هر طرف متفرق شدند. دوست محمدخان بعد از برخورد مختصر با قوای سیکها با از دست دادن حیثیت و اعتبار خود به کابل مراجعت کرد. شاید امیر که قوای محدودش توان مقابله را با نیروی منظم دولت سیک نداشت درین عقب نشینی حق بجانب بوده باشد. اما چون قبلاً از اعلان جهاد استفاده ناجایز بعمل آورده بود، بازگشت امیر به کابل اعتماد همه را نسبت به او سلب نموده بود حتی میرزا عبدالسمیع وزیرش.

. پس از مراجعت دوست محمدخان رنجیت سینگ در صدد آن شد که با استفاده ازین موقعیت فتوحاتش را در داخل افغانستان گسترش بدهد اما امیر اردوی جدیدی در تحت قیادت عبدالسمیع و پسرش افضل خان و محمد اکبرخان به مقابله وی فرستاد. طرفین در قریه جمرود و در دره خیبر با هم مواجه شده و در برخوردی که رخ داد باینکه هری سینگ سپهسالار سیکها به قتل رسید، اما جمرود در دست ایشان باقی ماند و امیر هم به اردویش اجازه پیشرفت به طرف پشاور را نداد، زیرا توان مقابله با اردوی سیک را در میدان هموار با خود نمی‌دید.

هیئت تجاری هند برتانوی در سال ۱۸۳۷ م به رهبری الکساندر برنس^۱ به دربار امیر رسید. این هیئت اگرچه به مقصد تجارت به کابل آمده بود، ولی تمام خواسته‌ها و گفته‌های شان رنگ و بوی سیاسی داشت (حبیبی، ۲۰۱۱: ۴۰۶)، می‌توان خواسته‌های انگلیس را به صورت ذیل خلاصه نمود: امیر از پشاور و اراضی آن طرف سند که اکنون بدست سیکها است چشم پوشی کند. شهرهای هرات و قندهار مجزا از حکومت کابل به شکل مستقل اداره گردد و کمک همه جانبه امیر در مدافعه هرات در صورت حمله احتمالی ایران به آن ولایت. امیر که رنجیت سینگ را نوکر زمانشاه میدانست حاضر به واگذاری پشاور به وی نگردیده و کمک در دفاع هرات را مشروط بر این دانست که انگلیس در مقابل آن با متحد خود رنجیت سینگ^۲ در مورد پشاور صحبت و آن ولایت را دوباره به افغانستان واگذار نماید. الکساندر برنس خواسته امیر را طی نامه‌ای به وایسرای هند فرستاد تا باشد در مورد پشاور جواب قطعی حاصل گردد که این خواست امیر از طرف وایسرا هند رد گردید (منیب، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

امیر دوست محمد خان که از جواب وایسرای هند به خشم آمده بود مذاکرات خود

۱. Alexander Burnes

۲. Runjeet Singh

را با الکساندر برنس نماینده انگلیس قطع نمود و هئیت انگلیس با شکست در دیپلماسی به تاریخ ۲۵ اپریل ۱۸۳۸ به عزم هند حرکت نمود (فرهنگ، ۱۳۸۸: ۲۸۴).

انگلیس‌ها، میخواستند قبل از اینکه روس‌ها به افغانستان نفوذ سیاسی خود را برسانند تا آمو دریا و یا در پلان دوم حد اقل ولایات شرقی افغانستان را در اختیار داشته باشد. تا دیوار دفاعی باشد مقابل رقیبانش در هند. اینک که الکساندر برنس دست از پا درازتر برگشته خود معنی شکست دیپلماسی انگلیس در افغانستان و دوستی امیر افغانستان را با روسیه را می‌داد. از اینرو ویسرای هند سیاست فارورد پالیسی^۱ را روی دست گرفت. کپتان وید^۲ نماینده هند برتانوی با رنجیت سینگ و شاه شجاع، شاه فراری افغانستان که هیچگونه صلاحیت حقوقی و رسمی نداشت به تاریخ ۲۶ جون سال ۱۸۳۸ م معاهده مثلث لاهور را امضا نمودند. طبق این معاهده شاه شجاع به کمک انگلیس و سیک‌ها به تخت اجدادی خود میرسید. انگلیس‌ها بر سیاست خارجی شاه شجاع نظارت می‌نمود و شاه افغانستان از اراضی ماورای سند از کشمیر گرفته تا پشاور و دیره جات تا دره خیبر به نفع سیک‌ها چشم می‌پوشید (حبیبی، ۲۰۱۱ م: ۴۹۸).

معاهده مثلث دارای هژده فقره بوده و شروط آن قرار ذیل است:

- کشمیر، اتک، پشاور، دره اسماعیل خان، دره غازی خان، ملتان و مناطق مربوط این اماکن باید در ملکیت رنجیت سینگ باشد، شاه شجاع و خانواده اش حق دعوای آنرا ندارند (غبار، ۱۳۹۰: ۲۶۱-۲۶۳).

- شاه شجاع باید به هیچکس اجازه ندهد تا درین طرف دره خیبر دست به تخریب زند.
- گذشتن از دریای ستلج با اجازه خالصه رنجیت سینگ منحصر خواهد بود.
- شکارپور و شهرهای سند با انگلیس‌ها و رنجیت سینگ متعلق خواهد بود.
- شاه شجاع باید هر سال در مقابل انتظام کابل و قندهار به رنجیت سینگ پنجاه و پنج رأس اسب جوان، یازده قبضه شمشیر اصیل ایرانی، بیست و پنج عدد قاطر، میوه‌های خشک و تازه، قالین‌های ایرانی و اطلس رنگه بدهد.

- در میان سه طرف این پیمان ارسال و مرسول القاب و خطوط باقی خواهد ماند.
- تاجران اگر بخواهند که به ولایات تحت سلطه رنجیت سینگ اسب‌های خود را بیاورند، شاه شجاع باید ممانعت آنها را نکند و رنجیت سینگ نیز باید با جانب مقابل ازین سلوک کار بگیرد.

- رنجیت سینگ باید سالانه پنجا و پنج پارچه پشمی، بیست و پنج تان ململ، پنج تان

۱. Forward Policy

۲. Claude Martin Wade

کمخواب، بیست و یک تان شالهای بنارسی، پنجا و پنج تان دستار سفید، پنجاه و پنج بار برنج به شاه شجاع به حیث تحفه بدهد.

- اگر رفقای رنجیت سینگ و شاه شجاع جهت خریداری چیزی به هر دو طرف سرحدات سفر میکنند، از طرف شاه شجاع و رنجیت سینگ باید اکرام آنها رعایت شود.
- اگر سپاه شاه شجاع و رنجیت سینگ با هم یکجا شود، تلاش‌های جدایی آنها نباید صورت گیرد.

- اگر سپاه شاه شجاع و رنجیت سینگ در مقابل بارکزایی‌ها پیروز شوند، حصه نصفی از غنیمت باید به رنجیت سینگ داده شود. و اگر تنها لشکر شاه شجاع پیروز شود، جواهر اسب‌ها و شمشیرها باید به رنجیت سینگ فرستاده شود.

- نمایندگان شاه شجاع و رنجیت سینگ باید دایما در دربارهای یکدیگر همراه تحایف بحیث سفیران حضور داشته باشند.

- اگر رنجیت سینگ سپاه شاه شجاع را به همکاری دعوت نماید، شاه شجاع فوج خود را همراه چند تن از سرداران اعزام نماید. و اگر شاه شجاع فوج رنجیت سینگ را بخواهد، رنجیت نیز باید فوجی را به او اعزام نماید، و اگر رنجیت به پشاور سفر نماید در آنجا باید از طرف یک شهزاده استقبال شود.

- دوست و دشمن رنجیت سینگ، شاه شجاع و انگلیس یکی خواهد بود.
- مبلغ دولک کلدان پول سالانه از طرف شاه شجاع به رنجیت سینگ فرستاده میشود و در عوض آن پنج هزار سرباز مسلمان همیشه برای همکار شاه شجاع آماده می‌باشد. اگر از طرف غرب کدام مسئله پیش آید، باید آنها را به مشوره رنجیت و انگلیس‌ها حل نماید.
- شاه و فرزندانش در شهر سندیه هیچ تسلط نخواهد داشت که در بدل آن انگلیس‌ها به شاه شجاع سی لک روپیه پول میدهد، که شاه شجاع از جمله این پول پانزده لک به رنجیت میدهد و باقی آن ملکیت خود وی می‌باشد.

- اگر شاه شجاع در کابل و قندهار قدرت را تصاحب نماید در هیچ صورت باید بالای هرات حمله نکند.

- شاه شجاع و سایر اعضای خاندان سدوزایی باید بدون مشوره انگلیس با کدام کشوری ارتباط قایم ننماید، اگر کدام کشوری تلاش حمله بالای رنجیت و انگلیس را کرد فامیل سدوزایی‌ها تا دست اطاعت خود باید مقاومت کنند.

ماده‌های فوق از طرف رنجیت سینگ و شاه شجاع و انگلیس بخوشی تأیید گردیده و قرارداد فوق همراه تکمیل شدن تمام شرایط آن باقی خواهد ماند، و بعد از امضا از طرف هر سه جانب عملی خواهد شد. بعد از امضا نمودن این قرارداد انگلیس‌ها شاه

شجاع را با خود برده از راه بلوچستان بالای قندهار حمله نمودند (۸: ۶۱-۶۵).

انگلیس‌ها بزودی برای عملی ساختن محتوای معاهده مثلث سپاه عظیمی شامل ۱۹۰۰۰ هزار نفر به علاوه خدمه و حشمه تهیه نمودند. به این ترتیب شاه شجاع با بدرقه سپاه انگلیس در ۲۵ اپریل قندهار را تصرف نمود. اگرچه برادران قندهاری از روسیه و ایران کمک طلبیدند ولی قدرتهای نامبرده چون منافع شان در این امر نبود از دادن کمک دریغ نمودند. برادران قندهاری به اجبار به ایران فرار نمودند (کهزاد، ۱۳۸۳: ۴۴۵).

شاه شجاع و انگلیس بعد از دو ماه توقف در قندهار با گرفتن آماده گی جانب غزنی حرکت نمودند. در اثر خیانت عبدالرشید از نزدیکان امیر دوست محمد خان انگلیس‌ها بعد از راه انداختن یک وحشت و قتل عام به تمام معنی موفق شدند که شهر غزنی را اشغال و غلام حیدر خان پسر امیر که وظیفه مدافع غزنی را داشت با خانواده اسیر کنند (حبیبی، ۱۳۸۹: ۴۰۱).

امیر در کابل خبرهای ناکامی و نا امید کننده دریافت مینمود با وجود اینکه تلاش به ایجاد انگیز برای دفاع در مقابل انگلیس نمود ولی پول انگلیس به نظر از خواسته‌های امیر به کام بعضی از بزرگان قومی شیرین تر آمده به کوه‌ها تاخته علیه دوست محمد خان دست به شورش هم زدند. در چنین اوضاع امیر از راه کوتل اونی، بامیان و تاشقرغان به بخارا فرار نمود. شجاع با انگلیس در اگست سال ۱۸۳۹ داخل کابل گردید و پس از سی سال به تخت شاهی افغانستان تکیه زد ولی بزودی شاه شجاع شاه دست نشانده انگلیس مورد تنفر مردم افغانستان واقع شده با فشار بی امان مردم شاه شجاع به قتل رسیده و انگلیس‌ها شکست سنگینی از غازیان افغانستان خوردند بنابراین برای تخلیه آبرومندانه افغانستان و شاید هم تداوم سیاست‌های شوم استعماری شان دست به دامن دوست محمد خان شدند که تحت نظر شان در هند بسر می‌برد (رشتیا، ۱۳۸۹: ۱۱۸-۱۱۹).

روابط افغانستان و سیک در دوره دوم شاهی دوست محمد خان

امیر که از شرایط اش در هند و هوای گرم آن کشور به ستوه آمده بود و همچنان از اوضاع وخیم سپاه انگلیس در افغانستان اطلاعی نداشت، تمام شروط انگلیس را در مقابل سلطنت دوباره، بدون حرفی قبول نمود که مهم‌ترین این شروط عبارت‌اند از: قندهار و هرات مثل سابق خودمختار باشد، سپاه انگلیس برای احاده حیثیت مدت کوتاهی داخل کابل گردد و به صورت نمادین برای چند روز هم که شده شاهی از خاندان سدوزایی به تخت سلطنت بنشانند و اینکه انگلیس‌ها سیاست خارجی امیر را زیر نظر داشته باشد. امیر طوریکه گفته شد، همه این شرایط را قبول و یک بار دیگر خون هزاران جوان غیور این سرزمین را که در راه آزادی این خاک ریخته بود را به معامله گرفته تاج و تخت سلطنت را

ترجیح داد. به این ترتیب انگلیس‌ها در حقیقت جنگ باخته را با بی خبری امیر از حال انگلیس‌ها در افغانستان و عدم اعتماد به قوای مجاهدین به جنگ برده تبدیل کردند و با یک حرکت، هم شاه دست نشاندۀای دست و پا نمودند و هم آبروی رفته‌شان را در میان رقبای اروپایی بازسازی نمودند (عطایی، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

درین موقع در اوضاع همسایۀ شرقی افغانستان یعنی هند تغییرات مهمی رخ داده بود، در حالیکه نفوذ انگلیس روز بروز در آنجا زیاد شده میرفت. دیگر حریفان ازین صحنه از قبیل سرداران افغان، میران و راجاگان محلی، روحانیون و خوانین و دیگر عناصر یکی به گردن دیگر آویخته یکی بعد دیگری از بین میرفتند و جای کدام را که سقوط میکرد، مترصد بود میگرفت. اما پس از مرگ رنجیت سینگ در سال ۱۸۳۹ میلادی در آوان تسلط انگلیس به افغانستان صورت گرفت و در خاندان او هم نفاق پیدا شده و تا ۱۸۴۵ میلادی چندین نفر پی هم رویکار آمده یکی پی دیگر فوت و یا کشته شدند، دلیپ سینگ پسر سوم رنجیت که زمامدار بود، با انگلیس‌ها که تمام اختلافات داخلی و تجاوزات به مملکت خویش را به تحریک آنها میدانست، خصوصاً بعد از الحاق سند به حکومت بریتانیا که در سال ۱۸۴۳ میلادی بدون خبر امیر دوست محمدخان صورت گرفت، تحمل نتوانسته اعلان جنگ داد. او دریای ستلج را عبور کرده در سال ۱۸۴۶ میلادی چندین مرتبه قوای سیک‌ها که بعد از رنجیت، شخص لایقی در رأس خود نداشت، شکست خورد. در ماه مارچ همین سال بین شان معاهده صورت گرفت که به موجب آن جلندر دو آب و کشمیر و هزارۀ چچ و دیگر کوهستانات یعنی اندوخته‌سی سالۀ رنجیت به انگلیس‌ها منتقل شد. در سال ۱۸۴۸ میلادی سیک‌ها که به این قسم از قسمت‌های کلی امپراطوری خود محروم شدند، تحمل نتوانسته و شوریدند. نماینده‌های انگلیس را در ملتان و پشاور کشتند، درین وقت سلطان محمدخان موقع را مساعد دیده به امیر دوست محمدخان وعده‌های او را که برای استرداد پشاور نموده بود را یادآوری کرد و پیشنهاد نمود که لشکرکشی نماید. امیر که نمیخواست برخلاف انگلیس‌ها رفتار نماید، این مسئله را در میان فرزندان و مشاورین خود گذاشت، آنها نظر دادند که این اقدام امیر به انگلیس ربطی ندارد. امیر با وصف این مشوره تمام قوای خود را آماده کرده که از ۲۵ هزار نفر تجاوز نمی‌نمود، به معیت پسر خویش جانب پشاور حرکت کرد و بدون مقابله داخل پشاور شدند، زیرا سیک‌ها حاضر بودند که پشاور را به افغانستان تسلیم کنند تا به چنگ انگلیس‌ها نیفتد. سپس امیر در اتک توقف کرده پسران خود را با پنج هزار سواره به امتداد سیک‌ها تا گجرات پیش فرستاد، ولی توصیه کرد که در جنگ شرکت نکنند. و آنها چنین کرده و در خلال این موقع، سیک‌ها در مقام جلیان واله

شکست فاحش خوردند (۱۷ فبروری ۱۸۴۸ م) هردو سرکرده، شیرسینگ و چترسینگ به انگلیس‌ها تسلیم شدند. به این صورت سلطنت سیک بعد از ۵۰ سال منقرض شد. و امیر دوست محمدخان پشاور را ترک نموده به افغانستان بازگشت. دلیل برگشت امیر طرف بودن انگلیس با وی بود، زیرا نمیخواست با انگلیس‌ها رو در رو شود.

نتیجه‌گیری

اصولا مذاهب نیروی محرکه تحرکات اجتماعی و زمینه ساز اکثر تحولات و تغییرات اجتماعی - سیاسی بوده‌اند. ظهور مذهب سیک نیز از این قاعده مستثنی نبود. سیک‌ها با اصول ترکیبی عرفان اسلامی و هندوئیسم و با ابتکار نانک در تاریخ رخ نشان دادند و پس از وفات رهبر مذهبی و بنیانگذار خود، در کنار تبلیغات مذهبی از تجارت و بازرگانی نیز در گسترش عقاید خود استفاده نمودند. و در ادوار بعد اصول و عقاید سیک‌ها نسبت به ماقبل خود تضعیف و دچار دنیازدگی و آلودگی سیاسی شدند تا جایی که دست در دست بیگانگانی چون انگلیس داده و برای کسب قدرت از عقاید نانک استفاده ابزاری و دنیوی نمودند و آسیب‌های جدی به پیکره امت اسلامی در افغانستان و... وارد نمودند. در هر حال سیک‌ها به عنوان یک اقلیت مذهبی در جامعه افغانستان حضور دارند و نباید گناه برخی سران آنها در گذشته را بر گردن آنها انداخت. بر این اساس باید ضمن احترام به باورهای آنها جایگاه شهروندی و حقوق مدنی آنها را به رسمیت شناخت و مطابق رافت اسلامی با آنها برخورد نمود.

فهرست منابع

۱. ابراهیمی، پوهاند محمد ابراهیم. (۱۳۹۶). ادیان جهان و چگونگی مقارینه آنها. کابل: انتشارات سعید.
۲. امنیت، الحاج پوهنیار عبدالعزیز. (۱۳۹۳). تاریخ معاصر افغانستان. کابل: انتشارات محمدی.
۳. آشنایی با گروه‌های آیین سیک، نشریه مطالعات شبه قاره، شماره (۲) سال ۱۳۸۹.
۴. بایرناس، جان. (۱۳۴۵). تاریخ جامع ادیان. ترجمه: علی اصغر حکمت. انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. حبیبی، عبدالحی. (۱۳۸۹). تاریخ افغانستان از قدیم ایام تا خروج چنگیز. پیک ایران دنیا ی کتاب.
۶. حبیبی، عبدالحی. (۱۳۷۷). تاریخ مختصر افغانستان. پشاور: دانش.
۷. رشتیا، سید قاسم. (۱۳۸۹). افغانستان در قرن نوزده. کابل: انتشارات مطبعه میوند.
۸. رضی، هاشم. (۱۳۴۴). تاریخ ادیان بزرگ جهان. تهران: انتشارات آسیا.
۹. ریان، بشیر احمد. (۱۳۸۹). زندگی نامه مختصر شاهان افغان. اداره انتشارات صدیقی.
۱۰. عطایی، محمد ابراهیم. (۱۳۸۴). نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان. کابل: انتشارات مطبعه میوند.
۱۱. غبار، میر غلام محمد. (۱۳۹۰). افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم. تهران: انتشارات محمد ابراهیم شریعتی.
۱۲. فرهنگ، میر محمد صدیق. (۱۳۸۷). افغانستان در پنج قرن اخیر جلد دوم. تهران: انتشارات محمد ابراهیم شریعتی.
۱۳. فرهنگ، میر محمد صدیق. (۱۳۸۷). افغانستان در پنج قرن اخیر جلد اول. تهران: انتشارات محمد ابراهیم شریعتی.
۱۴. کهزاد، احمد علی. (۱۳۸۳). بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی آن. پشاور: میوند.
۱۵. هیوم، رابرت. (۱۳۸۶). ادیان زنده جهان. ترجمه: دوکتور عبدالرحیم گواهی. انتشارات علم.